

تقدیم به فرمانده گمنامی
که آرزوی شهادت در دلش
شعله می کشید و به برکت
نامش کرد هم آمدیم...

www.ketab.ir

رقص سنگ
محسن صالحی حاجی آبادی



شعر سبک

سرشناسه: صالحی حاجی‌آبادی، محسن | ۱۳۲۸ | عنوان و نام پدیدآور: رقص سنگ / محسن صالحی حاجی‌آبادی | مشخصات نشر: قم، انتشارات شهید کاظمی، ۱۳۹۵ | مشخصات ظاهری: ۱۲۲ صفحه | شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۰۰۰-۵۴-۳ | ۱۵۰۰۰۰ ریال | وضعیت فهرست نویسی: فیبا | یادداشت: نویسنده، درگذشته، ارگان درخشان، ۱۳۹۰ | موضوع: داستان‌های فارسی - قرن ۱۲ | موضوع: جنگ ایران و روسیه | ۱۳۶۱-۱۳۵۹، داستان | رده بندی کنگره: ۷۱۳۹۵ ر ۷۸۷۳۳ / ۳۱ | رده بندی دیویی: ۸۹۲/۶۲ | شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۳۳۲۶ | شمارگان: ۱۰۰ | تاریخ نشر: ۱۳۹۵ | Persia / Fiction -- 20th century | iran-iraq war, 1988-1980 -- Fiction

رقص سنگ | نویسنده: محسن صالحی حاجی‌آبادی | انتشارات: شهید کاظمی / قم | نوبت چاپ: اول ناشر | باب: ۹۵ | شمارگان: ۱۵۰۰۰ | قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان | شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۰۰۰-۵۴-۳ | مدیریت هبری و آماده‌سازی: مؤسسه شهید کاظمی | چاپ و صحافی: مجتمع چاپ باغری قم | طراح جلد: عبدالعزیزی آگاه‌منش

دفتر مرکزی نشر و پخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه اول، فروشگاه ۱۳۱ | شماره تماس: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۸۴۴-۶ | www.manvaketab.ir | سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۱۴۱۴۴۱



http://instagram.com/nashre_shahidkazemi



<https://telegram.me/Nashreshahidkazemi>

۱ مقدمه

باران باران زلال بر عشق، از لبخند زیبایشان می ریخت و شکوفه شکوفه
مهربانی و صفا، از لب آسمانی شان جاری می شد. پر بودند از شور و نشاط
و دلربایی. پای در خاک داشتند و روحشان در مسیر خدایی بودن اوج
می گرفت. نازی و طناری از همه وجودشان می جوشید و ایمان و شجاعت
دل های پاکشان را لبریز کرده بود. نا شان جهادگر بود و می بالیدند به این که
از حماسه آفرینان سنگساز بی سب کردند. اکثرشان چهارده، پانزده ساله
بودند؛ اما از هیچ تیر و ترکشی نمی ترسیدند. خدا ترس بودند و از حماسه
و دلاوری پُر. آرزویشان شهادت بود و رضایت خدای مهربان. سنگر، خانه
خاله شان بود و خاک ریز، مهربانی مادرانشان. رانده می شدند و بلدوزر بودند و
شب تا صبح خاک ریز و سنگر می زدند. با این همه خستگی و کار و تلاش،
زیر آن همه گلوله و ترکش هرگز خنده از لب های شان گم نمی شد. راستی چه
بچه های با حالی بودند و چه دل های آسمانی داشتند. انگار از این کوهی
خاکی دل کنده بودند و مرگ و شهادت برایشان از بوئیدن گل دل انگیز تر و از
نوشیدن شربت گوارا تر بود.

هنگام حماسه و ایثار بی نظیر بودند و وقت بندگی و خدایی بودن بی مانند.
نه اخمی در صورتشان بود و نه گره ای در ابروان کمائی شان جایی داشت.

در نازی، عشوه‌گری و خنده از هر مهربانی مهربان‌تر و از هر عشوه‌گری نازنین‌تر بودند. خوشابه حالشان هر کدام که شهادت را در آغوش کشیدند، رستگاری ابدی را در دفتر سرنوشت خود رقم زدند.

چه بچه‌های باحالی بودند. چه روزهای باصفایی بود و چه شب‌های آسمانی و قشنگی داشتند. در یک قدمی بهشت بودند و دل‌هایشان در حساب جوش بهشتی شدن.

آن‌چه در پیش رو دادید برشی از خاطرات آن نیلوفران قدیس و پاک است. رزمندگانی که قلعه‌ی حماسه و ایثارشان، داستان مهربانی و صفایشان دل هر انسان زیبااندرین را به وجد می‌آورد و رویش مردانگی و شهادت‌شان جان هر انسان هویت‌دار را به حریت وامی‌دارد.

این نوشته را تقدیم می‌کنم به نه فرمانده آسمانی ام شهیدان: محمدعلی قیصریان نجف‌آبادی و حاج عباسعلی کاویانی. به همه‌ی سنگسازان بی‌سنگرو جهادگران قهرمان و شهید جهاد سازندگی نجف‌آباد که این دفتر به یاد و نام خاطران دریادلان بر صفحه‌ی کاغذشان گرفته است. سلامشان باد و بهشت ابدی جایگاهشان.

والسلام

محسن صالحی حاجی‌آبادی

شهریورماه ۱۳۹۰